

پیش‌خوانی

«امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین» در آینه یک پژوهش فتنه‌ای که بی‌اثر شد…

■ محمدرضا کاظمی

با شناخت پدیده ابوالحسن بنی‌صدر و تک‌زده وی بر مسند ریاست جمهوری، از مد‌خل‌های مهم بازخوانی تاریخ انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است. این رویداد که در

آغازین سالیان استقرار نظام به وقوع پیوست، نشان

از آن‌داشت که این سیستم به‌رغم نوپایی خویش، ظرفیت‌مواجهه‌با تهدیدها‌ز جمله‌رویارویی‌با چپهه نسبتاًبزرگ و منسجم‌ضد انقلاب‌را دارد و نهایتاًآن را به شکست می‌رساند. اثر تاریخی- پژوهشی «امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین» – که توسط فاطمه نظری تألیف شده‌است و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر کرده- در پی بازخوانی این‌بخش از تاریخ جمهوری اسلامی‌است. مؤلف، بخشی از دیباچه این پژوهش چنین آورده‌است:

«یکی از مصدیق‌مدیریت‌مثال‌زندی‌امام خمینی، نحوه برخورد او با فتنه‌نفاق و بنی‌صدر‌است. سیدابوالحسن بنی‌صدر فرزند‌آیت‌الله‌نصرت‌الله بنی‌صدر در سال ۱۳۱۲ در همدان متولد شد. او اسلامی آنجا ساکن شد. وی همراه حضرت امام خمینی در بهمن ۱۳۵۷ به ایران آمد و خیلی سریع توانست در امور حکومتی سمت‌هایی را کسب کند. در این زمان اولین اختلافات بنی‌صدر با مجلس خبرگان بر سر دو اصل قانون اساسی یعنی اصل ولایت فقیهه و شرایط عمومی و اختیارات رئیس‌جمهور صورت گرفت. سرتراجم به‌رغم تمامی مخالفت‌های بنی‌صدر و همفکرانش بر این اصول تصویب شد. هر چند انتقار می‌رفت برخالفت‌های بنی‌صدر خاتمه یابد، اما وی همچنان بر اعتراض خود ادامه می‌داد. پس از اتمام اولین دوره ریاست جمهوری و کسب اکثریت آرا از سوی بنی‌صدر وی در پی برقراری حاکمیت و اثبات



آشنایی با اسام حنفیان حکمرانان جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر از سوی امام خمینی

نظریات خود بین قوای حکومت و حتی در سطح جامعه بر آمد. با شروع جنگ تحمیلی بنی‌صدر در مقام فرمانده کل قوا با سیاست‌های نظامی سپاه و نیروهای مردمی به مخالفت پرداخت. سیاست‌های دفاعی بنی‌صدر بیشتر بر واگذاری زمین تکیه داشت و سعی می‌کرد تا از طریق آنکا به قدرت‌های خارجی مشکل جنگ را حل کند. پس از ناکامی‌های بنی‌صدر در فراپند جنگ تحمیلی پشت جبهه و عرصه سیاسی، کشور محلی برای تنازعات وی با نیروهای خط امام شد. این بار به مدد منافقین که قدرت ملیشیبایی جوان خود را بیش از اقتدار سپاه و نه‌تکون اتحاد میان منافقین و بنی‌صدر جنگ امام آمد. سرتراجم امام در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ طی حکمی به ستاد مشترک ارتش، رئیس‌جمهور را از فرماندهی کل قوا عزل کرد. در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. هم‌زمان با خلع بنی‌صدر از ریاست جمهوری سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به بهانه حمایت از جان بنی‌صدر جنگ مسلحانه را با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز کرد. کتاب امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین، در پنج فصل سازماندهی شده‌است. فصل اول به مفهوم فتنه، ویژگی‌ها و عوامل پیدایش آن می‌پردازد و همچنین جریان نفاق و مسیر شکل‌گیری آن در تاریخ اسلام اختصاص دارد. در فصل دوم با توجه به نقش محوری منافقین و بنی‌صدر در شکل‌گیری جریان نفاق در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ابتدا به معرفی آنها و سپس علل پیدایش جریان نفاق پس از انقلاب اسلامی و شیوه‌هایی که منافقین برای کسب مشروعیت و مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی اتخاذ کردند، پرداخته‌ایم. فصل سوم به روند تکوین اتحاد میان منافقین و بنی‌صدر اختصاص یافته‌است. در این فصل مواضع بنی‌صدر و منافقین نسبت به یکدیگر و رویدادهایی که پس از انقلاب به سرانجام این اتحاد کمک کرد، بررسی شده‌است. در فصل چهارم نفاق و سیر شکل‌گیری مهار فتنه نفاق و مواضع ایشان در برخورد با این جریان ارزیابی شده‌است. در فصل پنجم سرنوشت فتنه نفاق و اقداماتی که سران فتنه پس از شکست در برنامه‌های خود در پیش گرفتند، بررسی شده‌است. کتاب با نتیجه‌گیری، اسناد و تصاویر مرتبط با موضوع کتاب خاتمه یافته‌است.»

■ سمانه صادقی

ابوالحسن بنی‌صدر (نخستین رئیس‌جمهور پس از انقلاب که نهایتاً از کشور گرخت) در جدیدترین گفت‌ووشنودهای اینترنتی خویش، نکاتی را در باره دوران ریاست جمهوری و فرار خویش مطرح ساخته‌است. در عیارسنجی‌خاطره‌گویی‌های اخیر وی، با دکتر جواد منصوروی فعال و پژوهشگر تاریخ پیش‌پس از انقلاب اسلامی، گفت‌ووشنودی انجام داده‌ایم که نتیجه آن پیش‌روی شماست.

■■■■

آشنایی شما با ابوالحسن بنی‌صدر از چه دوره‌ای آغاز شد و وی را با چه خصالی شناختید؟

بسم‌الله‌ال‌حنن‌الر‌حیم، من در سال ۱۳۵۶ با تعدادی از کتاب‌های بنی‌صدر در ایران – که تیراژ نسبتاً زیاد داشت و به سرعت چاپ می‌شد- آشنا شدم. در آن زمان طبیعتاً حساسیتی نسبت به اینکه پشت این قتیقه چه جریان‌ی هست، نداشتم، ولی به هر حال با استفاده از فضای جدیدی که در سال ۱۳۵۶ ایجاد شد اینگونه کتاب‌ها توانستند به سرعت چاپ شوند. در این فضا طبیعتاً کتاب‌های آقای بنی‌صدر به خصوص دو کتاب «کیش شخصیت» و «جامعه توحیدی» هم در کشور مطرح شد. در سال ۱۳۵۷ طبیعتاً بنی‌صدر مقداری بیشتر مطرح شد تا اینکه حضرت امام به پاریس رفتند. هم‌زمان با حضور امام در پاریس، بنی‌صدر صحبت‌ها و رفتارهایی می‌کرد که بحث برانگیز بود. اول اینکه خودش را مشاور امام معرفی کرد، دوم اینکه تلویحاً به خبرنگاران خارجی القا می‌کرد من اولین رئیس‌جمهور ایران خواهم بود. به گروه‌های مبارز نزدیک‌کنند. من با مطالعه بعضی از صحبت‌های این شخص و به عبارتی‌هایی که زمان حضور امام در پاریس داشت، حقیقتاً به ماهیت مشکوک شدم.

علت شک شما به بنی‌صدر چه مسئله‌ای بود؟

علت این بود که مادر طول ۱۵۰ سال گذشته کمانی را دیده‌ایم که خیلی ادعای وابستگی به مبارزه و مبارزان می‌کنند، ولی در عین حال تفکرات لیبرالیستی و سکولاریستی دارند. این نوع افراد معمولاً آدم‌های غرب‌گرای هستند که سرتراجم به سمت غرب گرایش می‌پیدا می‌کنند و مدافع غرب و به عبارت دیگر سنسور پنجم غرب در ایران خواهند بود. این مطلب را من در آبان ۱۳۵۷ برای تعدادی از دوستانم مطرح کردم و طبعاً مورد قبول قرار نگرفت.

دوستان به چه علت تحلیل شما را نپذیرفتند؟

این تحلیل را نوعی بدبینی یا ضعف شناختم از بنی‌صدر تعبیر می‌کردند. به هر حال ایشان در بهمن ۱۳۵۷ به ایران آمد.

ابراز نزدیکی بنی‌صدر به حضرت امام و بیت ایشان واقعی بود یا صحنه‌سازی برای جذب مردم؟ چون گفته می‌شود او با بیت حضرت امام رابطه خوبی داشته‌است؟

طبیعتاً یک فرد نفوذی باید حتماً بتواند خودش را به هر نحوی به بالاترین مقام و اطرافیان او برساند. او همچنین باید بتواند اطمینان آنها را جلب کند تا از ارتباط با شخصیت‌های برجسته نزد دیگران بهره‌برداری کند. بنی‌صدر هم دقیقاً همین کار را می‌کرد. بنابراین نزدیکی خودش به بیت امام را مرتباً به اطلاع امریکایی‌ها و اروپایی‌ها می‌رساند.

طبق اسناد به دست آمده از سفارت امریکا، بنی‌صدر از تباطات قدیمی با آنها داشته و حتی برای ریاست جمهوری ایران از طرف امریکایی‌ها آماده می‌شده‌است؟

عاریخ

کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۲۷



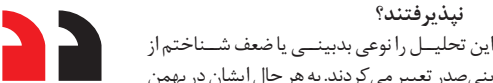
ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود جوادی پس از فرار از ایران

«عیارسنجی خاطره‌گویی‌های اخیر ابوالحسن بنی‌صدر»

در گفت‌وشنود با دکتر جواد منصوروی

بنی‌صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور گرای حمله را به صدام داد!

بله. به همین دلیل هم بنی‌صدر بعد از ورود به ایران شروع به برقراری ارتباط با روحانیون و تعدادی از گروه‌های ملی‌گرا مثل جبهه ملی، نهضت آزادی و… کرد. او همچنین پست اجرائی هم نپذیرفت و به طور دائم به جلسات مختلف می‌رفت و سخنرانی می‌کرد. در این سخنرانی‌ها بنی‌صدر از خود یک چهره متفکر، نوگرا و انقلابی نشان می‌داد و به این ترتیب توانست بخشی از گروه‌های جوان را جذب کند. متأسفانه اتفاقی در سال ۱۳۵۸ افتاد که ادامه‌اش هم به سال ۱۳۵۹ رسید. این اتفاق باعث شد بنی‌صدر برنامه‌هایش را به خوبی پیاده کند و آن مسئله این بود که بین روحانیون بر سر یکسری مسائل اختلاف افتاد. بنابراین در انتخابات ریاست جمهوری بخشی از روحانیون به دلیل رقابت‌هایی که بین خودشان بود به بنی‌صدر رأی دادند، در حالی که او مخالف حزب جمهوری اسلامی، شهید بهشتی و روحانیون بزرگ بود. بنی‌صدر همچنین به نوعی بخشی از روحانیون را به ادامه این مخالفت و رقابت تشویق می‌کرد. البته در خصوص پیروزی بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری دو مطلب حائز اهمیت است. یکی اینکه با وجود تسخیر سفارت و به‌دست آمدن اسناد ارتباط بنی‌صدر با امریکایی‌ها این مسئله قبل از انتخابات ریاست جمهوری افشا نشد. دوم اینکه روحانیون بعد از انتخابات ریاست جمهوری با صحبت‌های جدیدی که بنی‌صدر کرد، فهمیدند چه اشتباه بزرگی کرده و در واقع فریب خورده‌اند.



هم‌زمان با حضور امام در پاریس، بنی‌صدر صحبت‌ها و رفتارهایی می‌کرد که بحث برانگیز بود. اول اینکه خودش را مشاور امام معرفی کرد و تلویحاً به خبرنگاران خارجی القا می‌نمود، اولین رئیس‌جمهور ایران است. همچنین سعی می‌کرد خودش را به حضرت امام و گروه‌های مبارز نزدیک کند. من با مطالعه بعضی از صحبت‌های این شخص و رفتارهایی که ز زمان حضور امام در پاریس داشت، حقیقتاً به ماهیت مشکوک او رسیدم و این مطلب را در آبان ۱۳۵۷ برای تعدادی از دوستانم مطرح کردم که مورد قبول قرار نگرفت

داد. در این زمان تمام اطلاعات، اسناد، مدارک و عکس‌ها اثبات‌کننده این مسئله بود که عراق قرار است به ایران حمله کند اما بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا این مسئله را نمی‌پذیرفت. البته همین فرمانده کل قوا شدن بنی‌صدر هم یک اشتباه بزرگ و شاید به یک تعبیری امکانی شد برای اینکه این شخص ماهیتش را زودتر نشان دهد و سرنگون شود. به هر حال در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ بنی‌صدر به مناسبت سالگرد این روز سخنرانی کرد. در آن سخنرانی تلویحاً به صدام گفت اوضاع داخلی ایران به هم ریخته‌است و ما نسجام نداریم و در برابر دشمنان قادر به دفاع از خود نیستیم، اگر شما حمله کنید پیروز خواهید شد! فردای آن روز فرماندهان سپاه نامه‌ای برای حضرت امام می‌نویسند و به شدت در آن نامه ابراز نگرانی می‌کنند که مگر چه اتفاقی قرار است با کشور بیفتد که این آقا به عنوان رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا چنین حرفی زده‌است. این جمله را اضافه‌کنم که در تاریخ دنیا بی‌نظیر است که رئیس‌جمهور و فرمانده کل یک کشور ضد آن کشور باشد و برای سرنگونی نظام آن کشور کار کند ولی در ایران این اتفاق افتاد و این از معجزات انقلاب اسلامی است که با این وجود انقلاب سرپا ماند.

به هر روی پس از سخنرانی بنی‌صدر در ۱۷ شهریور، روز ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ صدام در حضور تعداد زیادی از خبرنگاران عراقی و خارجی مقیم عراق مصاحبه کرد و در آنجا به صراحت گفت ما در سال ۱۹۷۵ قرار دادی

با شاه ایران امضا کردیم برای آن که امریکاهای شاه ایران بود و ما ضعیف بودیم، اما امروز امریکا حامی ماست و دشمن ایران است. بعد جلوی خبرنگاران قرار داد ۱۹۷۵ را پاره کرد. یکی از خبرنگاران در آن جلسه به او گفت آقای رئیس‌جمهور جواب ایران را چه می‌دهید؟ صدام هم گفت یک هفته دیگه بیا ایران جوابت را بگیر! البته به نظر من صدام حرف درستی زده بود. برای اینکه در روال عادی قاعدتاً صدام باید صد در صد پیروز می‌شد. چون مدت‌ها جمع‌آوری امکانات و نیرو کرده و نقشه‌ها کشیده بود. همچنین نیروهایش برای عملیات، آماده بودند، در حالی که در ایران چوون بنی‌صدر اجازه نمی‌داد حتی یک فتنش جایه‌جا نشده بود. وقتی که ما به بنی‌صدر می‌گفتمیم صدام دارد خودش را آماده جنگ می‌کند، او می‌گفت: «شما بی خود می‌گویید. صدام خودش را با مجامع بین‌المللی بر سر جنگ با ایران طرف نمی‌کند.» بنابراین صدام با محاسبه اینکه در ایران هیچ امکاناتی نیست و مدیریتی برای دفاع وجود ندارد به ایران حمله کرد.

با این وصف چه مسئله‌های مداخلات صدام را به هم زد؟

آنچه مداخله را به هم زد حضرت اسام و جوان‌های متدین انقلابی و از جان گذشته ایران و فرهنگ شهادت بود. این‌س جوانان به قلب ارتش عراق رفتند و با آنها در گیر شدند و بالاخره توانستند با وجود سلاح‌های فراوان، کارشکنی‌های داخلی و مشاوره‌هایی که به عراق داده بودند، در ظرف یکی دو ماه تقریباً لشکر ارتش عراق را متوقف سازند.

با وجود اینکه بنی‌صدر احتمال حمله عراق را منتفی می‌دانست، پس از آغاز جنگ چه واکنشی نسبت به این مسئله داشت؟

بنی‌صدر دائماً می‌گفت عیب ندارد، بگذارد نیروهای عراقی شهرهای ما را بگیرند. بعد از ورود، ما آنها را محاصره می‌کنیم و شکست‌شان می‌دهیم. این طرح نبرد هخامنشیان است و اینطور باید جنگید.

گویا شما از اولین کسانی بودید که متوجه عدم صداقت بنی‌صدر شدید. چه نکته‌هایی در رفتارش مشاهده کردید که به این شناخت رسید؟

قبل از اینکه پاسخ این سؤال را بدهم باید بگویم این تنها مورد نیست که یک فرد در ایران مردم را فریب داده‌است. هم قبل از بنی‌صدر شاهد چنین اتفاقاتی بودیم و هم بعد از بنی‌صدر. حال شاید صلاح جنبه نام برخی افراد را بیآورم، ولی واقعاً خیلی از افراد با صحبت‌هایی که در دوران انتخابات کردند، مردم را فریب دادند و از آنها رأی گرفتند و بعد خیلی کارهای دیگر کردند که اصلاً با آنچه مسئولیت‌شان بوده، تطبیق نداشته‌است. بنابراین از این نظر که بنی‌صدر رأی آورد من تعجب نمی‌کنم بلکه در واقع می‌خواهم بگویم آن تیمی که با بنی‌صدر کار می‌کرد، تخصصی بالایی در هدایت او و تبلیغات و مواضع و رفتارش داشتی در تیپ لباس پوشیدنش داشتند و در تمام موارد به او خط می‌دادند. دیگران هم بوده‌اند در این مملکت که چنین کاری کرده‌اند و حتماً می‌شناسید، اما اینکه بنی‌صدر چه کار کرد، اول اینکه هیچ وقت ماهیت خود را خود را نشان نداد. یعنی لیبرال بودن و بی‌اعتقادی‌اش به مرجعیت را بروز نداد. البته در مجلس خبرنگاران اشاره‌ای به مخالفت با ولایت فقیه داشت اما بعداً این حرکت را توجیه کرد و بالاخره به نوعی مسئله را منتفی ساخت و توانست رأی بیاورد، ولی به نظر من اگر یک مقدار بینش عمیق‌تری در آن دوران وجود داشت، باید همان صحبت‌های داخل مجلس خبرنگار و صحبت‌های بعدی بنی‌صدر به مقدار زیادی ماهیت این آدم را روشن می‌کرد. ملاحظه کنید بعد از تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی که متعلق به بنی‌صدر بود، یک تصویر نقلی شده به صورت کاریکاتور چاپ کرد که تعدادی از سنگ‌قبرهای شهدا بود و روی این سنگ قبرها هر کدام یک میله و روی هر کدام از میله‌ها کلاه گذاشته بود. یعنی شهدا با تصویب اصل ولایت فقیه کلاه سرتان رفت!

از چه زمان بنی‌صدر تصمیم گرفت اقداماتش علیه نظام را علنی سازد؟

در فروردین ۱۳۶۰ یا اواخر اسفند ۱۳۵۹ به واسطه سفر مسعود رجوی به پاریس تغییر اساسی در رفتار بنی‌صدر ایجاد شد. رجوی آنجا با نمایندگان کشورهای فرانسه، انگلیس، امریکا و… و تعداد زیادی از سران رژیم شاه صحبت‌هایی کرد که طبق آن قرار شد در بازگشت به ایران با تجمع تمام نیروهای ضدانقلاب برنامسه براندازی جمهوری اسلامی را اجرائی کند. بنابراین رجوی که از فرانسه بازگشت از حدود ۲۰ فروردین ۱۳۶۰ لحن صحبت‌های بنی‌صدر به کلی به سمت براندازی رفت. و دیگر از انتقاد و اعتراض و ضرورت اصلاح خیری نبود. به هر حال نیروها آماده می‌شدند. مجاهدین خلق مقدار زیادی سلاح توسط ارتش از بنی‌صدر گرفتند. یک مقدار سلاح هم وارد کردند و در اختیار گرفتند. پس از فراهم آمدن تجهیزات لازم و آموزش‌ها به فرماندهان تربیت در خردادماه برنامه براندازی آغاز شد اما حضرت امام در اواسط خرداد ۱۳۶۰ اولین اقدام را با برکناری بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا انجام داد. این مسئله برای ضد انقلاب خیلی غیرمنظره بود.

روزنامه جوان | شماره ۶۰۵۱

آنها انتظار نداشتند حضرت امام چنین تصمیمی بگیرند. فکر می‌کردند تا زمان اجرای برنامه براندازی، بنی‌صدر همچنان در این مقام باقی می‌ماند.

عزل بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری چه واکنشی را از سوی او به همراه داشت؟

با اخراج بنی‌صدر از فرماندهی کل نیروهای مسلح، مجلس طرح عدم کفایت او را پیگیری کرد و پس از بحث در ۲۰ خرداد، بنی‌صدر عملاً در ۳۱ خرداد از سوی مجلس از ریاست جمهوری عزل شد. بلافاصله قوه قضائیه طرح تعقیب بنی‌صدر را به دلیل عملیات گذشته‌اش پیگیری کرد. اینجاست که بنی‌صدر به خانه‌های تیمی سازمان مجاهدین خلق می‌رود و مخفی می‌شود. او اوایل تیر با تعدادی از اطرافیان دو طرح کودتا و طرح ترور مقامات کشور را مطرح می‌کند. می‌گویند در مورد طرح کودتا بنی‌صدر با توجه به تجربه‌ای که در طرح کودتای نقلاب معروف به نوزده در تیر و مرداد ۱۳۵۹ داشته، می‌گوید چون همه نیروها الان آماده باش هستند، به نتیجه نمی‌رسد. بنابراین طرح ترور مقامات، تحت عنوان زدن سر نظام (این اصطلاح کلید طرح بود) در دستور کار قرار می‌گیرد. از ترور حضرت امام تا مقامات دیگر جزو طرح‌هایشان بود. اما اولین اقدام، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفت تیر ۱۳۶۰ و به شهادت رساندن بیش از ۷۰ نفر از مسئولان کشور و در رأس‌شان شهید بهشتی بود.

بنی‌صدر در مقام خاطره‌گویی ادعا کرده‌است برای آتش‌بس را زنی‌هایی با عراق انجام شده بود ولی مقامات ایران به دلیل را زنی‌ها با امریکایی‌ها آن را نپذیرفتند. این ادعا یا توهم قدر به واقعیت نزدیک است؟

بنی‌صدر دروغ‌گویی یکی از اصولش بود. به طور کل در جریان‌های غیرمذهبی، نیروها برای پیشبرد نظرات و برنامه‌هایشان هر کاری انجام می‌دهند. انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفت تیر ۱۳۶۰ و به شهادت رساندن بیش از ۷۰ نفر از مسئولان کشور و در رأس‌شان شهید بهشتی هم با همین تفکر انجام شد. توجیه آنها از بمب‌گذاری در دفتر حزب جمهوری این بود که بگویند ما برای رسیدن به قدرت لازم باشد نه تنها یک واقعه هفت تیر بلکه صدها واقعه هفت تیر انجام می‌دهیم. البته در رابطه با پرسش‌تان بعد از پیشروی نیروهایمان در آسان و آذر ۱۳۶۰ صدام به خصوص بعد از فتح خرمشهر صحبت از آتش‌بس کرد که آن بحث دیگری است.

نحوه فرار بنی‌صدر و رجوی هنوز در برده اجماع است. آیا شرایط امنیتی فرودگاه به گونه‌ای بود که من مجرم به راحتی بتوانند از کشور بگریزند؟ یا با آنها همکاری‌هایی صورت گرفته بود؟

ما بر اساس اینکه معمولاً اینها راست نمی‌گویند نمی‌توانیم حرفشان را باور کنیم، اما امکان چنین شکلی از فرار را هم منتفی نمی‌دانیم. چون واقعیت قضیه این است که در چند سال اول پس از پیروزی انقلاب به تشکیلات اطلاعاتی، نه تشکیلات حفاظتی و نه قسبه‌های لازم در بخش‌های مختلف انجام نگرفته بود. بنابراین از این نوع اتفاقات زیاد واقع می‌شد. چندین بار هواپیمای ما را به اسرائیل یا به عراق بردند. یا اموالمان را برندن یا افرادمان را بردند. در سال‌های اول انقلاب خیلی از این موارد داشتیم و به نظر من تعجبی ندارد. از طرفی خلبان هواپیما همان خلبان هواپیمای شاه بود. نکته مهم این است که مثلاً ابتدای انقلاب تا سال ۱۳۶۰ به ذهن ما نرسیده بود که این‌ها آدم راستگیر و کنترل‌کنند. یعنی فضای کشور بسیار به هم ریخته بود و این یک واقعیت بود و متکرر آن هم نمی‌توان شد. ادعا هم نمی‌کنیم که او همه چیز را می‌دانستیم اما بعد از سال ۱۳۶۰ خیلی اوضاع جدی و منظم‌تر شد و به همین دلیل وضعیت تفاوت پیدا کرد.

پیوند بنی‌صدر و مجاهدین در خارج از کشور به چه دلیل کام دوم بود؟

به این دلیل که مجاهدین خودشان را در موقعیتی می‌دانستند که بالاترین سازمان و نیرویی هستند که برای کشور باید تصمیم‌گیری کنند. از طرفی معتقد بودند دوره بنی‌صدر هم تمام شده‌است و او تنها می‌تواند یک عضو شورای مقاومت باشد و از اسمش استفاده کنند. والا نه به نظرش، نه به شخصیتش و نه به سوابقش، هیچ احتیاجی ندارند. بنی‌صدر هم طبیعتاً به عنوان یک آدم متکبر این وضعیت برایش قابل تحمل نبود. بنابراین اینها اختلاف شدید پیدا کردند و نهایتاً اواخر سال ۱۳۶۱ یا اوایل سال ۱۳۶۲ سازمان مجاهدین خلق او را از شورای مقاومت بیرون کردند. البته سازمان با افراد دیگری هم در شورای مقاومت و نمایندگان نیروها و اشخاص اختلاف پیدا کرد. بعد از این اتفاق، سازمان مجاهدین به عراق پیغام داد ما حاضریم در خدمت شما باشیم. این بود که ابتدای سال ۱۳۶۲ مجاهدین به عراق کوچ کردند و پرواز قطعا به صدام می‌گویند همین است. اینها نزد صدام آمدند و دست اتحاد و وحدت به او دادند و گفتند ما به طور کامل با تمام نیروهایمان در خدمت شما هستیم. صدام هم برای آنها سنگ تمام گذاشت. به هر حال اینها با امکانات و حمایت دولت عراق که قطعاً با اشاره امریکا و اسرائیل انجام گرفت، علیه ایران فعالیت کردند. من تحلیلی روی این موضوع دارم که شاید یک روزی هم سندش پیدا شود. اینها قطعاً به صدام

خط دادند که از این نیرو هم استفاده کن! از طرفی فرانسه هم بسیار علاقه‌مند بود از شر مجاهدین خلق راحت شود. یکی از مقامات اطلاعاتی فرانسه که چند سال پیش به ایران آمد و راجع به مجاهدین خلق و سوابقشان صحبت می‌کرد، به این اشاره کرد که دولت فرانسه در انتقال اینها از پاریس به بغداد نقش داشته‌است.